

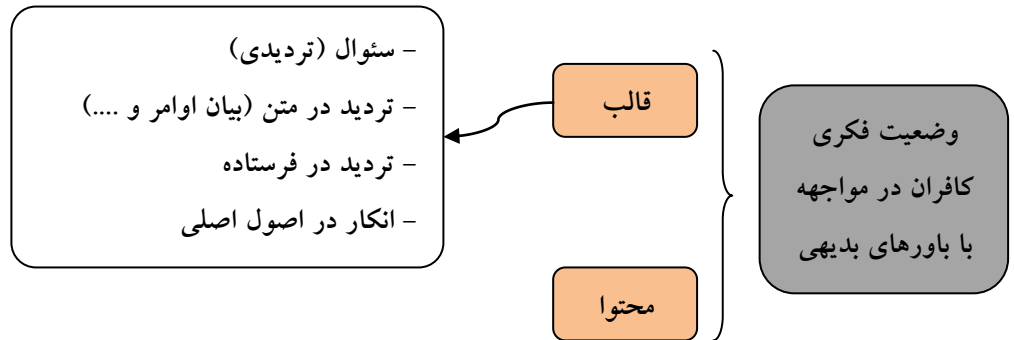


## سوره مبارکه اسراء

جلسه یازدهم: ۹۲/۴/۱

آیات ۸۵ تا ۱۰۰:

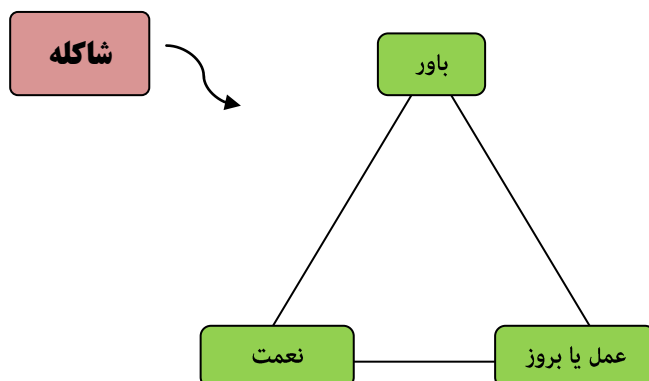
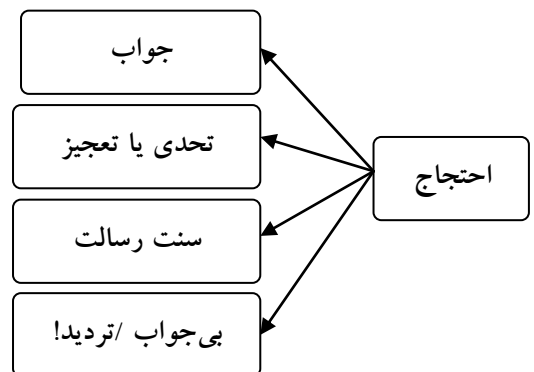
این دسته از آیات فهرستی از وضعیت فکری کافران در مواجهه با باورهای بدیهی را مطرح می‌کند.



- نکته: در قرآن «سؤال» که با واژه «یسنلونک» می‌آید، برای فهم مطلبی و باز شدن حقیقت نیست بلکه فرد می‌خواهد مخالفت کند و از پذیرفتن حق طفره رود. این مطلب در سوره مبارکه فرقان بسیار خوب باز شده است.

- جدال: زمانی که فرد سؤال می‌پرسد و جواب می‌گیرد، باز هم ادامه می‌دهد این را «جدال» گویند. اختلافات خانوادگی نوعاً از مدل جدال است.

- خداوند نقشه «انواع تقابل» را در قرآن بیان کرده است. حدود ۲۰ الی ۳۰ قالب برای تقابل در قرآن آمده است.



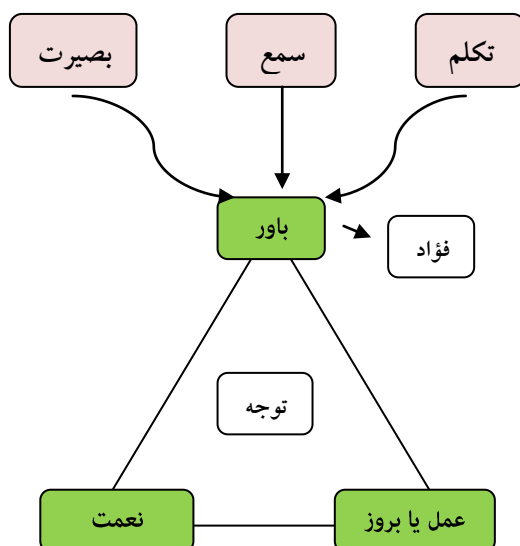
جلسه گذشته داشتیم:

\* یعنی نعمت از باور متأثر می‌شود و یک بروزی از خودش نشان می‌دهد. با چرخش در جهت عقربه‌های ساعت در این مثلث شاکله انسان درست می‌شود.

- نعمت فقط در نظام انسانی تعریف می‌شود.

- نعمت از زمان بلوغ موضوعیت پیدا می‌کند و قبل از آن «ولی» جای فرد، نعمت‌شناسی می‌کند.

\*\* می‌خواهیم ببینیم که چه می‌شود که کسی به خودش جرأت می‌دهد در مقابل حق بایستد؟



- یعنی باورهای انسان توسط «چشم دلش» و «گوش دلش» و «کلام» جاری می‌شود.

- «کلام» کارش این است که باورها را جاری می‌کند.

- «تکلم» یعنی اینکه انسان می‌تواند کسی را مخاطب قرار دهد و از طرف دیگر خودش می‌تواند مخاطب قرار بگیرد.

- منظور از تکلم، «مکالمه» است زیرا در مکالمه زمانی ما متکلم هستیم و زمانی هم مخاطب می‌شویم.

- باورها در یک ظرفی قرار دارند که به آن «فؤاد» گویند. به عبارتی مجموعه باورهای فرد در فؤاد جمع می‌شود.

- «تفکر» ابزار به کارگیری سمع و بصر و گفتگو است.

- عدم توجه به بصیرت و سمع و تکلم باعث می‌شود انسان با رسول مقابله کند. تکلم به تقابل و جهل و ... تبدیل می‌شود. در واقع دیگر به آن تکلم نمی‌توان گفت.

- کلام در ساحت ربوبی ابراز باورها و اعتقادات است.

- تکلم در موانع رشد، هم مطرح می‌شود. البته در عدم رشد، دیگر به آن تکلم نمی‌گویند زیرا اگر سمع و بصر درست کار کند به طور طبیعی تکلم درست می‌شود. زیرا کسی که ناشنوا و نابیناست در تکلم مشکل پیدا می‌کند ولی کسی که سمع و بصر داشته باشد تکلمش کار می‌کند.

- نعمت‌هایی را که انسان دارد، می‌توان شمرد. بدن یک انسان را در نظر بگیرید. می‌خواهیم نعمت‌های یک بدن را بشمریم. «دست»،

«پا»، «انگشت»، و .... «قلب» و «مغز» دارد. تفاوت بسیاری در نعمت قلب و مغز، نسبت به نعمت‌های دیگر می‌توان مشاهده کرد.

- قدرت حیات انسان وابسته به قلب انسان است.

- حال با توجه به آیه ۸۶ سوره اسراء، «بالاتر از نعمت وحی چه چیزی است؟» جواب: حفظ وحی است. (وَ لَئِنْ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكَيْلًا (۸۶)). وحی شده است ولی اگر پیامبر نسبت به حفظ وحی توانایی نداشته باشد از وحی نمی‌توان استفاده کرد.

- انسان به طور طبیعی و در طبع خودش بین نعمت‌ها سطوح قائل است. حتی کسانی که از روح سؤال کردند نیز در نعمت‌ها تمایز قائل‌اند و معلوم است که به بلوغ خوبی رسیده‌اند. (آیه ۸۵ اسراء: يَسْتَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ ...)

- عامل احیای هر عضوی در بدن حتی قلب و مغز نیز «روح» است. در واقع هماهنگ‌کننده و اتصال‌دهنده بین همه اعضا با هم و انسان با غیب، روح است.

- روح حقیقتی است که اگر بقیه اعضا خودشان را در معرض آن قرار دهند، زنده می‌مانند.

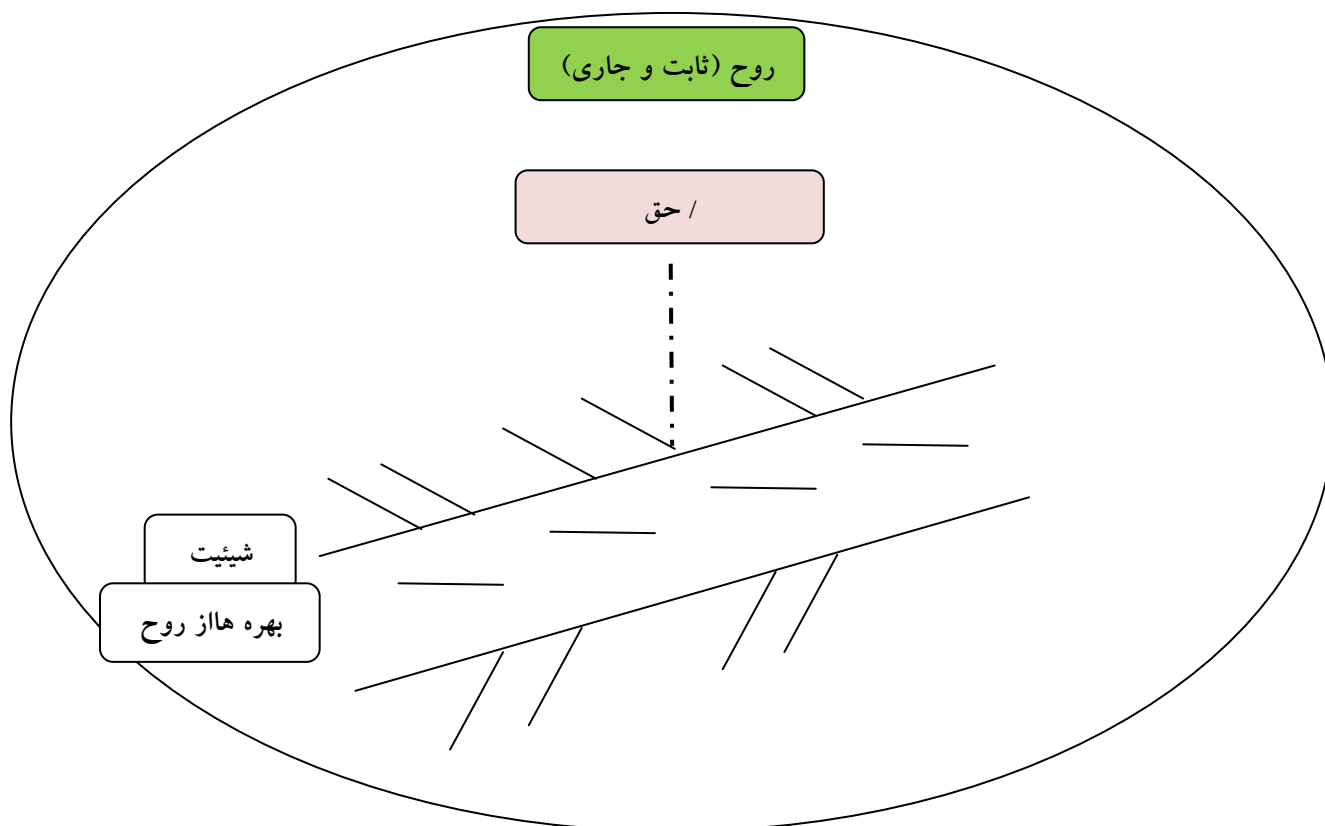
### - توجه:

(۱) ارواح نداریم و فقط روح داریم.

(۲) روح چون از امر خداست، جریانش ثابت است. بقیه موجودات بر اساس مراتبشان، از روح حظ و بهره دارند.

- در انسان قابلیت رشد وجود دارد بنابراین می‌تواند متناسب با رشدی که دارد خودش را از روح بهره‌مند سازد.

- در سوره مبارکه رعد، مثل روح را مانند آب دانسته که ثابت است و هرگاه روح ریزش پیدا کند در رودهای مختلف جاری می‌شود. بهره هر کدام از روح، شیئیت آنها را تعیین می‌کند.



- در انسان وقتی باورها درست باشد و نعمت به سمت کمال برود یعنی شکر نعمت صورت گیرد، توسعه نعمت به وجود می‌آید. با توسعه نعمت شاکله انسان افزایش پیدا می‌کند. با افزایش شاکله انسان قابلیت روح بیشتری پیدا می‌کند.

- تمام نعمت‌هایی که انسان در درون خودش وجدان می‌کند به روح بند است. اینگونه همه نعمت، رحمت، رزق و ... وابسته به «روح» می‌شود. روح پس زمینه حیاتی است که انسان در عالم نشر دارد و انسان می‌تواند از آن بهره‌مند شود.

- یکی از بزرگترین نعمت‌هایی که انسان دارد، بلوغ است زیرا انسان قدرت تشخیص پیدا می‌کند و اگر انسان از قدرت تشخیص درست استفاده کند بالا می‌رود و به سطح انبیاء نزدیک می‌شود و اگر هر کس بنا به حد خودش به تشخیص‌هایی که می‌دهد اهمیت ندهد به سمت پایین (مرتبه حیوان و نبات و جماد) سقوط می‌کند.

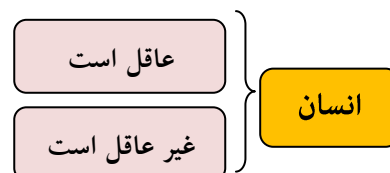
- هر انسانی یا عاقل است و یا غیر عاقل (مجنون یا دیوانه).

- عقل (بهره ویژه انسان از روح است) که نقش تشخیص یافته است.

- انسانی که عقل دارد (عقل تشخیصی) در هنگام بلوغ، «قتول، بخیل، کفور، ظلوم، هلوع و ..» هم هست. یعنی در او سیستمی ضد عقل نیز وجود دارد. و اگر این سیستم ضد عقل وجود نداشت، عقل معنا پیدا نمی‌کرد. این حالت است که در انسان قوه تشخیص را فعال می‌کند، زیرا در بین اضداد قرار می‌گیرد و اگر در بین اضداد قرار نگیرد این قوه فعال نمی‌شود.

مثال: انسان به قوه تشخیص می‌رسد که بخشندگی خوب است و باید ببخشد ولی نیرویی در درون او می‌گوید: «این کار را نکن».

- این ضدیت در انسان تحریک ایجاد می‌کند و اگر در اثر این تحریک انسان به عقلش رجوع کند، چون عقل از روح بهره دارد و سمّت تشخیص هم دارد، بلافاصله به وسیله عقل حق را تشخیص می‌دهد و این در حالی است که هنوز بخیل و کفور و ... است. - اگر انسان دستش را در دست عقل بگذارد، و روی بخلش پا بگذارد پله‌ای برای بالا رفتنش درست می‌شود. حال اگر انسان به تشخیصش اهمیت ندهد دفعات بعد تشخیصش کند می‌شود.



- تازه بعد از تفوق بر صفات بخل و هلوع و ظلوم بودن و ... «شیطان سر راه انسان قرار می‌گیرد و «اگر وجود شیطان را در هستی پاک کنیم وجود ارتقاء و رشد را پاک کرده‌ایم» به همین علت:

**«شیطان» در هیچ حالتی از گمراه کردن هیچ انسانی حتی اگر او نبی باشد ناامید نمی‌شود**

- توجه: کسانی که می‌گویند عقل فلانی ناقص است کاملاً اشتباه می‌کنند و عقل هیچ کس در هیچ حالتی ناقص نیست بلکه قلمرو آن تغییر می‌کند.

- عقل انسان تا قیامت با او هست و اگر عقل را از انسان بگیریم بهشت و جهنم برایش معنا پیدا نمی‌کند زیرا در قیامت می‌فهمد که در جاهایی به عقلش رجوع نکرده است.

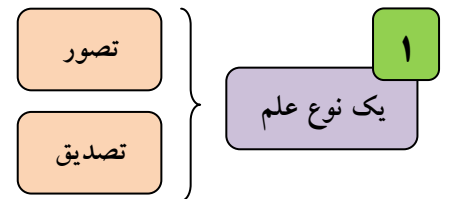
- قاعده کلی: کسی که در مسیر رشد عقل قرار بگیرد هرچه اجرای بایدها و نبایدها برایش سخت تر باشد، آنچه که به دست می آورد بیشتر است.

- انسانها هرچه محرومیت بیشتری داشته باشند مسیر رشد برایشان بازتر است و ای کاش افراد قدر این مسئله را بدانند.

- وحی قلمرو انسان را از محدود به نامحدود ارتقاء می دهد. به عبارتی کار وحی این است که چارچوب های مشاهده را برمی دارد.

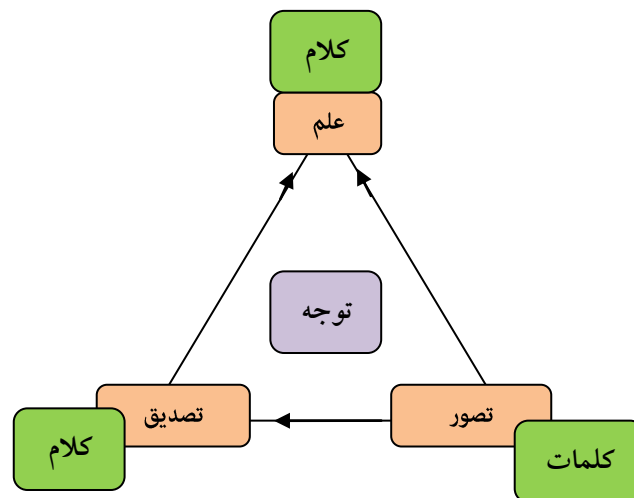
- القاء یک مدل از وحی است.

## زنگ دوم:



- یک نوع از علم اینگونه است که انسان ابتدا آن را «تصور» می کند و سپس «تصدیق» می کند.

- علم شبیه به کلام است یعنی اگر تصورات را کلمات در نظر بگیریم و تصدیق را کلام بگذاریم، علم، حکمی است که از این کلام حاصل می شود.



- هرچه علم جزئی تر شود و به جزئیات احاطه پیدا کند به آن علم «معرفت» گویند. به عبارتی هرچه علم تفصیلی تر شود به آن معرفت گویند.

## زنگ دوم علم

- این نوع علم اصلاً قابلیت تصور ندارد. علم به کلیه مجردات از این نوع علم هستند زیرا قابل تصور نیستند. علم به خدا یا به عبارت

بهرتر «معرفت به خدا» قابل تصور نیست و باید ابتدا تصدیق کرد. به عبارت دیگر هر آنچه را که تصور کنیم خدا نیست. (لیس کمثله

الشیء)

- در این نوع علم فقط می‌توان تصدیق را تصور کرد. مثلاً از تصدیق «خدا هست» تصویری کنیم و بعد مجدداً تصدیق و همین‌طور علممان بیشتر شود. به این نوع علم «برهان صدیقین» هم گویند.

- بنابراین به یمن این معرفتی که برای انسان حاصل می‌شود انسان دو مدل علم پیدا می‌کند:

(۱) از مسیر تصور به تصدیق.

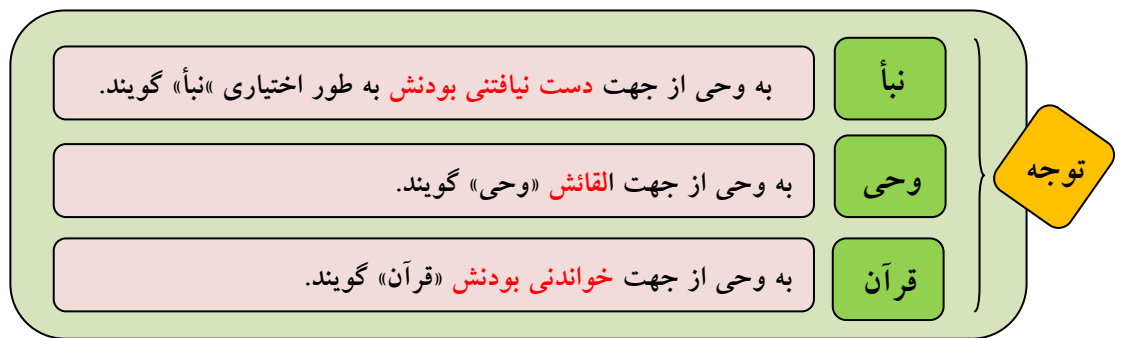
(۲) مستقیم از تصدیق.

- «علم وحی» از مدل نوع دوم است یعنی وقتی به پیامبر وحی می‌شود ایشان ابتدا تصدیق می‌کنند و سپس مشاهده می‌کنند. اقرأ یعنی ابتدا در گوشش می‌خوانند و سپس تصدیق می‌کند.

- «وحی» مسبوق به سابقه فکری کسی که به او نازل می‌شود نیست.

- در وحی موضوع به صورت کلام بر فرد نازل می‌شود و او کلام را تصدیق می‌کند

- علم وحی مسیر جدیدی است که هیچ‌کس نمی‌تواند خودش دست به آن پیدا کند برای همین به آن «نبأ» گویند.



- علم‌های وحیانی علم‌هایی بسیار پاک و شفاف و زلال و بدون هیچ شائبه‌ای هستند.

- انسان مؤمن وقتی از نعمت‌هایی که به او رسیده است استفاده می‌کند به نسبت نعمت و باور و شعورش از شهود بهره‌مند می‌شود.

انسان به تناسب رشدش و پیشرفتی که می‌کند از وحی برخوردار می‌شود.

- انسانی که به مرحله «ضُر» می‌رسد اولین چیزی که می‌فهمد وجود خداست زیرا می‌فهمد که خودش و همه اسباب و آدم‌ها بیچاره هستند ولی نیرویی هست که وابسته به اسباب و سبب نیست.

نکته مهم:

هر انسانی از وحی بهره دارد. حتی اگر انسان بدی باشد باز هم از وحی بهره دارد اما وحی شیطان است. علت: خیلی از چیزها ابتدا فهمیده می‌شود و سپس توجیه پذیر می‌شود.

نکته مهم:

پس همه انسان‌ها علم وحیانی را می‌شناسند و می‌توانند نسبت به سایر علم‌ها تمایز دهند و از آن استفاده کنند.

مستقیماً به تصدیق وصل است.

خصوصیت علم وحیانی

مثال: متأسفانه ما در قضاوت‌هایمان از این نوع علم وحیانی استفاده می‌کنیم مثلاً انسانی را بد می‌دانیم و سپس دنبال دلیل بد بودنش می‌رویم.

- اگر این علم دست شیطان بیفتد، بسیار خطرناک است زیرا «باب توجیه و مقابله با وحی حقیقی» می‌شود.

- اگر کل قرآن را بخوانید مشاهده می‌کنید که همه افرادی که مقابل رسول ایستاده‌اند دلیل درستی برای مخالفت‌های خود ندارند، ابتدا مخالفت می‌کنند و سپس دنبال دلیل می‌گردند.

- درباره اثبات توحید و رسالت هم وضع به همین منوال است زیرا درباره توحید و اثبات آن، استدلال به معنای استدلال مشاهده نمی‌کنیم.

تسویل و تزئین: ارتباط دو چیز را به نادرستی القاء می‌کند. مثال: رسول نبودن شخصی

دو شیوه مختلف برای جابجایی ارتباطات بین اشیاء و پدیده‌ها و ارائه حکم باطل

- همه ضد ارزش‌هایی که برای ما ارزش شده است اینگونه است.

- اگر انسان مؤمنانه زندگی نکند بدون دلیل قلبش ورودی شیطان است.

- نوعاً افراد در مورد موضع‌گیری‌هایشان نسبت به آدم‌ها و ارزش‌ها و ضد ارزش‌هایشان از مدل وحی استفاده می‌کنند. یعنی برای اینکه وحی را در افراد بشناسیم باید به ارزش‌ها و ضد ارزش‌هایشان رجوع کنیم.

**توجه** «قرآن» کتابی است که برای صیانت علم وحیانی در اختیار انسان قرار داده شده است. قرآن باید برای ما میزان باشد و همه ارزش‌ها و ضد ارزش‌هایمان را به قرآن ارجاع دهیم.

- توجه: این یکی از توانمندی‌های فطرت است. این قدرتی که خدا به فطرت انسان داده است که می‌تواند شهود و رؤیت کند بزرگترین قدرت است. حال ممکن است این ابزار، قدرتی برای شیطان باشد و یا ابزار خداوند.

- یعنی از همان مسیری که هدایت انسان رقم می‌خورد ضلالتش هم رقم می‌خورد.

- هدایت سیستم القاء الهی است و ضلالت سیستم القاء شیطانی.

- هرچه که انسان به سمت رشد بیشتر پیش برود از وحی الهی بیشتر برخوردار می‌شود به طوری که در منطقه «عصمت»، انسان فقط وحی الهی را می‌پذیرد.

- همه انسان‌ها محل وحی مستقیم ملائکه هستند تا زمانی که ملائکه‌ای بودن از شیطانی بودن تمایز پیدا نکند نمی‌توانند به اینها استناد کنند ولی به تدریج وقتی از نعمت‌ها استفاده کنند شاکله‌اشان طوری می‌شود که غیر از وحی الهی چیز دیگری را نمی‌پذیرند.

- انسان مؤمن را طوری خلق کرده‌اند که «حق» با اوست. یعنی همه اگر ایمانشان کامل باشد می‌توانند حضرت علی شوند. «الحق مع العلی و العلی مع الحق».

- تا زمانیکه انسان به ایمان صد در صد نرسیده است، باید گزاره‌هایش را با قرآن چک کند و حق ندارد به گزاره‌های تصدیقی آورده شده توسط القاء عمل کند.

«قرآن» متن تصدیقات، حکم‌ها و بایدها و نبایدها است و **تنها میزان** در زندگی انسان است. (منظور از قرآن تقلین است)

بنابراین

بنابراین اولین واجب بر هر مسلمان فهم قرآن است.

- چون قرآن میزان است و همه زندگی، حتی نماز خواندن انسان تحت تأثیر میزان‌ها است.
- مدل فهم قرآن مدل فهم تصدیقات، حکم‌ها، بایدها و نبایدها است و این همان «تدبّر» است.
- در واقع فهم قرآن به عنوان یک علم عمومی است که باید همه انسان‌ها داشته باشند.
- پیامبر اکرم تنها وجودی است که حتی بدون وحی پلک هم نمی‌زند.
- وحی برای رسول‌الله حکم نفس را داشته است که اگر قطع می‌شد، حیات پیامبر قطع می‌شد.
- آیه ۸۸: «لَئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ» منظور جمع شدن طولی و عرضی و زمانی و مکانی انس و جن با برداشتن زمان و مکان و رتبه و ... است که هیچ‌وقت نمی‌توانند قرآنی مثل این قرآن بیاورند.
- قرآن قابل مقایسه با هیچ علمی نیست.
- آیه ۸۹: **مَثَل** یعنی وقتی حقیقت در مراتب نازل می‌شود، هر مرتبه پایین دلالت بر مرحله بالاتر می‌دهد و همه انعکاس حق هستند.
- مثال: آب، مَثَل حقیقتی بالاتر مانند علم است و اگر آب، «حیات» ایجاد می‌کند مَثَل بالا دست آن یعنی علم هم حیات ایجاد می‌کند. چون علم مجرد است این مسئله در آن دیرتر دیده می‌شود.
- «مَثَل»، نردبان رجوع به حق در قوس نزول برای صعود است.
- هر نردبانی که شما را به قرآن متصل می‌کند در قرآن آمده است. (وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ ... ۸۹)
- به وسیله مَثَل می‌توان به هر شیء و پدیده و رویدادی که حق است پی برد و از آن آگاه شد.
- همه امکان‌هایی که حق در هر مرتبه‌ای پیدا می‌کند، جریان می‌یابد و تولید حکم می‌کند در قرآن به تفصیل بیان شده است.
- وقتی قرآن به سمت پایین سرریز می‌شود اگر هر انسانی در هر مرحله‌ای از رشد نخواهد قرآن را به عنوان میزان و مَثَل استفاده کند، حالت‌های مختلف اعراض در او ایجاد می‌شود:
- ✓ (۱) اعتقاد پیدا می‌کند که اگر چشمه‌ای از زمین نجوشد که هرگز خشک نشود ایمان نخواهند آورد. هر جا زمین می‌آید به قابلیت و استعداد اشاره دارد. به عبارتی همان پس‌زمینه است. مثال: خانواده‌ای که بسترش همیشه خوشی است. این خانواده چشمه‌ای است که خوشی در آن هیچ وقت خشک نمی‌شود. غیر از قرآن هیچ چیز نمی‌تواند چشمه همیشه جوشان باشد. (آیه ۹۰)



✓ ۲) هر بستری خاستگاه و منشأ رخدادها و نتایج است. هر زمینی که بستر است خودش محل تولد یک سری از اتفاقات است (اتفاقات و نتایج مثبت متکی بر زمین). در این نتایج هم تنوع است یعنی از آنها مانند نخیل است و بعضی مانند عنب. غیر از قرآن هیچ چیز نمی‌تواند تنوع داشته باشد. (آیه ۹۱)

✓ ۳) هر زمینی محل استقرار و محل نزولی دارد که به آن آسمان گویند. آدم‌ها می‌دانند که هر چیزی در هر بستری ایجاد می‌شود حقیقت آن چیز از آسمانی نازل می‌شود. حال، آدم مُعرض که حقیقت آسمان را می‌فهمد از آسمان به جای رحمت، عذاب درخواست می‌کند. به پیامبر می‌گوید: همان آسمانی که برای تو وحی می‌فرستد برای من عذاب بفرستد. (هر حقیقتی در هر بستری نازل شدنی است و چون نازل می‌شود برای فرد معنا پیدا می‌کند و اگر نازل نمی‌شد معنا پیدا نمی‌کرد). چون این حقیقت نازل شده است، حقیقتی در بالا دارد.

اگر رسول نبود هیچ مفهوم حقیقی جاری نمی‌شد.

توجه

- رسول هم زمین‌آفرین (زمین‌آفرین) است و هم آسمان‌آفرین (دسترسی به آسمان دارد) و هم نحوه تعاملات را می‌تواند بفهمد و اگر رسول را حذف کنیم هیچ کدام از این سه مورد وجود نخواهد داشت. این مسئله را کافران بسیار خوب متوجه شده بودند منتهی چون پیش‌داوری منفی داشتند با حالت تقابل مطرح می‌کردند.

به طور خلاصه:

در مقابله با رسول انسان‌ها به یکی از گروه‌های زیر می‌پیوندند:

- ۱- قابلیت و استعداد را کتمان می‌کنند. (آیه ۹۰)
  - ۲- رویش و نفع و نتیجه را نمی‌بینند. (آیه ۹۱)
  - ۳- محل نزول (ارتباط زمین و آسمان و غیب) را منکر می‌شوند. (آیه ۹۲)
  - ۴- نحوه تعامل بین زمین و آسمان را انکار می‌کنند. (آیه ۹۳)
- یعنی همه مقابله‌هایی که در طول تاریخ انجام شده و می‌شود از این چهار حالت خارج نیست.

همه این موارد در زیارت جامعه آمده است. زیارت جامعه به چهار بخش تقسیم می‌شود:

- ۱) بخش‌هایی که به قابلیت و استعداد و زمینه‌ها اشاره دارد.
- ۲) بخش‌هایی که به رویش و رستن و برخاستن اشاره دارد.
- ۳) بخش‌هایی که به ارتباط و تعامل آسمان و زمین اشاره دارد.
- ۴) بخش‌هایی که به مطلق غیب اشاره دارد.

توجه مهم: هر کسی وقتی به نقطه ضعف‌های خودش دقت کند از این چهار حالت خارج نیست به عبارتی همه تقابل‌های انسان با وحی به این چهار حالت برمی‌گردد.

- ۱- فرد استعدادهای خودش و قابلیت‌هایش را نشناخته است.
- ۲- ممکن است قابلیت را شناخته باشد ولی نحوه رویش آن را نشناخته است.

۳- این دو را شناخته است ولی نمی‌داند چگونه ارتباط بین این دو برقرار کند و از آسمان رزق بگیرد.

۴- غیبش را نمی‌داند یعنی نمی‌داند در باطن چه اتفاقی می‌افتد.

- آیه ۹۴: در نظام انسانی جنس بشر بودن، انسان را گول می‌زند زیرا بشر مرتبه‌ای پیدا می‌کند که به آسمان وصل می‌شود و از هر ملائکه‌ای قدرتش بیشتر می‌شود.

یا رسول الله دست ما را هم بگیر،

اللهم صل على محمد وآل محمد واحمد الله رب العالمين